

هو
۱۲۱

پرسش و پاسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علی شاه)

دو است و دهم

بهار ۱۳۹۴

فهرست

جزوه دویست و دهم - پرسش و پاسخ با کزیده های از بیانات
حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علی شاه)

عنوان	صفحه
در مقابل وسوسه های شیطانی چه کنیم؟	۷
با توجه به اینکه اصل دین طریقت است، توجه به شریعت تا چه اندازه ای ضرورت دارد؟	۱۰
چرا در زمان قرآن خواندن به گوش بچه نباید سر و صدایی باشد؟	۱۵
چگونه با توجه به اشتغالات زندگی بر خواب و خستگی مسلط شویم؟	۱۸
لطفاً در مورد داستان موسی و شبان مثنوی توضیحاتی بفرمایید.	۲۴
نظر حضرت عالی در مورد هیپنوتیزم چیست؟	۳۱
آیا نور انواع مختلفی دارد یا آنچه می بینیم تجلی نور است؟ در تفسیر آیه ی: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، آیا غیر از خدا نوری هست؟	۳۸
در حالی که فعالیت همه ی جوامع بشری روی جنگ و	

۴۴..... اسلحه است، تکلیف ما چیست؟

۵۰..... فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر و...) می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، برسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و برسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

در مقابل وسوسه‌های شیطانی چه کنیم؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

به قول یک عارفی می‌گوید: شیطان کیست که در مقابل خدا بایستد؟! هر چه هست خود خدا گفته. همانطوری که آن شعر می‌گوید: «ای دعا از تو، اجابت هم ز تو». خدایا! خودت دعا بده، خودت هم اجابت کن. این صحیح است منتها از روی تنبلی، این شعر را نخوانید، از روی عناد نخوانید، از روی قصور که در یک امری کوتاهی کردید، حالا این را می‌گویید، این را نخوانید ولی همینطوری اگر دلتان احساس کرد که «ای دعا از تو، اجابت هم ز تو» بخوانید.

ما خودمان باید مواظب باشیم که دچار این وسوسه‌های شیطانی نشویم و هم اینکه کسانی را که دچار وسوسه شدند، به وسوسه نگاه کنیم، نه به خوبی. بگوییم فلان کس چون همیشه سابقه‌ی خوبی دارد، پس هر چه می‌گوید درست است، نه! شاید در زندگی عادی این درست باشد ولی در درگاه خداوند، این درست نیست. ما باید به فرمان خدا و هر چه مسلم می‌دانیم که از ناحیه‌ی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۸ ه. ش.

خداست، رفتار کنیم، لاغیر. متأسفانه هر چه بشریک نیرویی فراهم کند، خداوند قدرت شیطان را هم زیادتر می‌کند ولی بشر متکی به قدرت الهی است و اگر پایش نلغزد، راه درستی می‌رود. خداوند در یک مورد در واقع این را جبران کرده، فرموده است:

بازاً بازاً هر آنچه هستی بازاً

گر کافر و گبر و بت پرستی بازاً

این درگه ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی بازاً

به انسان به این طریق اعلام کرده که من می‌دانم بارها خطا خواهی کرد و بعد از خطا پشیمان می‌شوی، بیا! دو مرتبه هم اگر خطا کردی، باز هم بیا و حتی این رحم و شفقتش را به ما تنها نداده، به شیطان هم داده است.

مواظب باشید لااقل نعمتی که خدا داده، علیه خدا به کار نبرید. لااقل اینقدرش را رعایت کنید. البته مهمتر هم هست، اصل است ولی بیشترش من چه بگویم؟ خدا گفته، ما گوش نمی‌دهیم. خدا گفته این کارها را بکنید، این کارها را نکنید، ما گوش نمی‌دهیم، دیگر من چرا بگویم؟ خیلی‌ها که نامه می‌نویسند می‌گویند بگویید به فقرا چنین، چنان.

گفتم آقا! خدا گفته، اگر قرار باشد گوش بدهند، همان را
گوش می دهند در مقابل آن دیگر من چه بگویم؟ به هر جهت
خدا ما را ببخشد. خدایا! ما این هستیم، تو خودت ما را
آفریدی، ما چه کنیم؟

با توجّه به اینکه اصل دین طریقت است، توجّه به شریعت تا چه اندازه‌ای
ضرورت دارد؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این تقسیم‌بندی‌ای که کرده‌اند به شریعت و طریقت که نتیجه‌اش حقیقت است، این جداگانه نیست که شریعت جداگانه باشد، بگوییم شریعت اسلام و طریقت اسلام. یکی بگوید من اهل شریعت اسلام هستم و یکی بگوید من اهل طریقت، نه! این تقسیم‌بندی فقط برای شناختِ وجهه‌های مختلف دین اسلام است و همین‌طور طریقت، مرحله‌ی بعدی شریعت است نه مرحله‌ی مستقل و جداگانه‌ای.

شریعت؛ فرض کنید مثل یک خانه‌ی خیلی مناسب، خانه‌ی خوب ولی شلوغ پلوغ و در هم ریخته است و طریقت این را منظم می‌کند و به همین دلیل برای هر مسلمانی، اطاعت از احکام شریعت، واجب است. اما کسی اگر خود اسلام را با فهم انسانی قبول کند و به دنبال آن باشد، مسلماً وقتی که دعا می‌خواند، عبادت می‌کند، شریعت هم با او هست، طریقت هم با او هست یعنی طریقت به منزله‌ی لباس شریعت است وقتی می‌گوییم:

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۰/۱۱/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الی آخر، خیلی‌ها که عربی نمی‌دانند این برایشان مشکل است. این را اشتباه می‌کنند با مثلاً مانترایی که خواندند و گفتند ولی ما می‌گوییم که اصلاً شریعت و طریقت جدا نیست یعنی یک عارف وقتی سوره‌ی حمد در نماز می‌خواند، هم شریعت است و هم طریقت است یعنی معنایش، حالتش. نماز را امروزه خیلی‌ها معتقدند که همه‌اش باید عربی گفته بشود، به خصوص حمد و سوره را که مسلم است. به این جهت شریعت را باید تکمیل کنند.

در مورد شریعت البتّه بهتر همین است که گفتم، رساله‌ها فراوان است و مقلّد هر یک از آقایان باشید، شریعت را طبق نظر او باید رفتار کنید یعنی نه هر چه آن آقا گفت، کما اینکه یک نفر از من پرسید، شما که فلان مجتهد را قبول دارید؟ گفتم: بله، گفت همان مجتهدین، همه می‌گویند: درویشی باطل است. گفتم: مجتهدین هم انسان هستند و خطا می‌کنند، این از اشتباهاتشان است، اصلاً بیخود در این امر دخالت می‌کنند. اگر وظیفه‌شان را دقیقاً بخواهند انجام بدهند، باید متقاضیان را به طریقت و راه معنا هدایت کنند و اگر ضعیف‌ترند را کد بگذارند، اظهار عجز کنند، بگویند ما خبر نداریم و به همین جهت مشایخ در موقع تشرف طالبین به این حرف دقّت می‌کنند. البتّه نه اینکه سین جین مفصّلی بنویسند که طرف

فرار کند، نه! باید به اندازه‌ی کافی احکام شریعت را انجام داده باشد. اگر در یک محیط اسلامی هستند، باید اسلام را بشناسند ولی پیروی از طریقت را «ما» باید بگوییم، در اینجا باید گفته بشود و در طالبِ راه حق، به خلوص نیتِ متقاضی، نگاه می‌کنیم. حتی ممکن است یک نفر سواد نداشته باشد که بتواند قرآن بخواند یا نماز خوانده باشد. نه از روی بی‌اعتقادی، از روی جهل، در آن صورت کمکش می‌کنند، باید اول مسائل را یاد بگیرد اما اصلِ دین، طریقت است یعنی دل باید مسلمان، مؤمن باشد، کما اینکه فرض بفرمایید در دوران اولیه‌ی اسلام، بلال حبشی ظاهراً غلامی بود یعنی در آن دوران بردگی این نوکر بود، غلام بود و از ترس مولایش حتی وقتی هم که آداب را یاد گرفت، نمی‌توانست نماز بخواند. وقتی می‌خواست نماز بخواند، می‌آمد بیرون در یک تپه‌ای، بلندی‌ای بود در آنجا نماز می‌خواند که الان حاجی‌ها که به زیارت می‌روند، آن نقطه را به‌عنوان مسجدِ بلال زیارت می‌کنند.

در زمینی که نشانِ کف پای تو بود

سال‌ها سجده‌ی صاحب‌نظران خواهد بود

من در یک جایی دیدم که انتقاد حمله‌ای کرده بودند که اینها طریقت و شریعت را از هم جدا کرده‌اند، نه! منتها بعضی اشتباهات را بعضی از فقرا ممکن است بکنند. درست است

که شریعت بی طریقت، مثل بادامی است که بدون مغز است ولی طریقت بدون شریعت هم نمی شود، هر دو با هم باید باشند، از هم جدا نیست، مثل اینکه پشت و روی یک سگه، یا پشت و روی یک ورق کاغذ، یک نوشته ای، هر دو را باید خواند. به همین جهت هم همه ی آقایان، مشایخ، همه ی عرفا دقت دارند، فقرا این توجّه را داشته باشند. البتّه توجّه ما و وظیفه ای که ما داریم یعنی طریقت دارد، آن است که به شریعت، لباس زیبا بپوشانیم، شریعت را خالی نگذاریم، لخت نگذاریم ولی امروز خیلی متداول است که مثلاً فلان دعا را، فلان ذکر را چند هزار بار بخوانیم. اگر یک بار با توجّه بخوانید به ده هزار بار می ارزد ولی اگر صد هزار بار هم بدون توجّه به معنا بخوانید، آن ارزش دعا را ندارد.

دعا یعنی خواستن، آن چیزی که دلتان از خداوند می خواهد، آن اسمش دعاست، نه عباراتی که فقط نوشته شده باشد. این عبارات نوشته شده را ما از این جهت دعا می دانیم و مقدّس می دانیم که بزرگانی از ما، از خود پیغمبر گرفته تا امام حاضر، به این صورت دعا می کردند. ما برای اینکه رعایت ادب را در پیشگاه خداوند بکنیم، به همان عبارتی خداوند را می خوانیم و از او دعا می کنیم که بزرگانی که مورد توجّهش بوده اند، به این عبارت دعا می کردند. البتّه بهترین دعا، دعاهایی است که خود

خداوند گفته است به این نحو بخوانید، کما اینکه توبه را خداوند خودش به آدم یاد داد که می‌فرماید: فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^۱.

ان شاء الله خداوند به ما توفیق و درکِ عظیمی بدهد که بتوانیم عبادت را آنطوری که خداوند خودش فرموده، انجام بدهیم.

چرا در زمان قرآن خواندن به گوش بچه نباید سروصدایی باشد؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

این علم روانشناسی جدید، روانکاوی، بیکولوژی و سیتالوژی، روانکاوی و روانشناسی خیلی خدمت کرده است. اگر شما حرف خدا را گوش نمی دهید، به حرف این روانشناس ها گوش بدهید. روانشناس ها می گویند که تمام محیط و آثاری که در جامعه و در فرد هست، همه مؤثر است حتی در کودکان شیرخوار یا دو، سه ساله که ما فکر می کنیم هیچ چیزی نمی فهمند. منتها اینها در ذهن او فرو می رود و اینکه خیلی وقت ها ما احساس می کنیم، یک جایی را مثل اینکه دیدیم ولی اوّل بار است که می بینیم که یکی از تعبیراتی که برای این می کنند، ممکن است جهات دیگر هم داشته باشد ولی اینکه می گویند ولو در شیرخوارگی اش یا در کودکی اش چنین جایی را دیده، این در خاطره اش هست. این سرو صداها که می شود برای این بچه هایی که من برای شان قرآن می خوانم، در ذهن شان اثر می کند. اگر پس فردا که اینها بزرگ شدند پدر و مادرشان دیدند که مهاجم هستند، خیلی جار و جنجالی هستند، بدانید که این جار و جنجال ها از وجود این نیست از همین سرو صداهایی است که در این موقع کردید. این است که لااقل یک

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۰/۱۱/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

مواقعی خیلی خودتان را نگه دارید که هیچ چیزی نگویید و آن وقتی است که به گوش بچه‌ها قرآن می‌خوانند. اگر این توجّه را کرده باشید بیشتر این دستوراتی که حالا روانشناسان با زَرورق پیچیدند و گفتند، که شما خیلی خوش‌تان بیاید و ما هم بگوییم فلان فیلسوف گفته اینها هست.

می‌گویند: وقتی کسی را می‌شناسید که او خدا را می‌شناسد، کسی را می‌شناسید که مشغول عبادت است، شما هم همانوقت توجّه کنید. برای اینکه او سوار یک مرکبی هست، حالا مرکبش قوی یا ضعیف ولی سوار مرکبی هست، دارد به آسمان‌ها می‌رود. همانوقت شما هم اگر بروید، در آسمان باز است و می‌توانید. یکی از خصوصیات مجلس نیاز همین است که وقتی بیست نفر دارند می‌روند به آسمان‌ها، در برای آنها باز شده، ما هم سعی کنیم که همراهی کنیم. حالا این در، کوچک یا بزرگ، برای این کودک باز شده یعنی یک آیات قرآنی برای او خواندیم گویانکه این آیات قرآن را نمی‌خواند ولی مثل ضبط صوت این آثار در ذهن او هست و این آیات می‌ماند. همین حالاتی که پدر و مادرش داشته باشند، به این منتقل می‌شود، یک مسأله‌ی اساسی است.

این بحث را ما بارها گفتیم، باز هم می‌گوییم و خیلی مفصل است. نه اینکه هر مرتبه گفتیم، تکرار عین همان

است، نه! هر مرتبه یک بحثی است که بسیاری از علما تمام هم‌شان، تمام عمرشان را صرف توجّه به همین مطلب کردند: تربیت کودکان و محیط آرام و صحیحی برای آنها. ان‌شاءالله خداوند توفیق‌تان بدهد.

چگونه با توجه به اشتغالات زندگی بر خواب و خستگی مسلط شویم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

آیات قرآن همه‌ی آنچه می‌گوید، آنچه می‌نویسند، سر جای خودش است و برای ما ضرورت دارد که آن را بدانیم. به خصوص همانطوری که جامعه‌ی بشری بود، یک فرد هم همانطور است.

ما می‌بینیم یک فرد که به دنیا می‌آید، اوّل، طفولیتش آغاز می‌شود، شیرخوارگی مرحله‌ای است. در این طفولیتی که آغاز می‌شود اصلاً فکرش نمی‌رسد به اینکه: از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟ که ما، در سنین بعدی می‌گوییم، توجه‌اش نیست. توجه‌اش در درجه‌ی اوّل، مرحله‌ی حیوانیتی دارد مانند سایر حیوانات فقط به فکر جذب مواد است. خوردن و نوشیدن و... هیچ چیز دیگری، اصلاً احساسی در او نیست. خداوند به او چنین احساسی نداده، تا تدریجاً اطراف خودش را حس می‌کند. بعد کم‌کم به فکر این می‌افتد که وضع من چیست؟ من از کجا آمده‌ام؟ اصلاً من چی هستم؟ می‌رسد به خداشناسی. این مرحله‌ای است که تا آخر عمر با او هست. تمام صفات و خصوصیات که راجع به این خداوند است یعنی این منبعی که منشأ اوست، آن موجودی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۱۱. ش. ۰۵ (جلسه برادران ایمانی)

که این را به وجود آورده، می‌خواهد او را خوب بشناسد.

آیات قرآن همه جا می‌گوید: آیاتٌ لِلسَّائِلِینَ^۱، آیاتٌ لِلْمُتَوَسِّلِینَ^۲، آیهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ^۳، آیهٌ لِلنَّاسِ^۴، اینها همه نشانه‌هایی است از خداوند. یکی از این نشانه‌ها این است که نه خسته می‌شود و نه خوابش می‌برد. خواب بردن، خواب رفتن یعنی یک مدتی، یک دورانی از زمان، اصلاً آن حیات انسانی را قطع می‌کند. البته حیات از بین نمی‌رود، همانطور خوابیده است، حیات حیوانی را دارد. آن شعور انسانی یعنی آگاهی که از وجود خودش و از وجود باید داشته باشد، یک مدّت کوتاهی از بین می‌رود.

در بیشتر آیات قرآن هست که خدا را خواب نمی‌برد، خسته هم نمی‌شود. اینها همه یک تحوّل است، یک تغییری است در روش انسان. آن کسی که خوابش می‌برد، یک تحوّل برایش پیدا شده، از این طرف تا آن طرف. برای اینکه این حالت را هم خود ما درست متوجّه بشویم، یک حالاتی گفته‌اند. شاید مثلاً شب‌زنده‌داری که به‌عنوان عبادت است، یک نمونه‌ای است از آن که ما بفهمیم، همان که ما خوابمان می‌برد، خداوند خوابش نمی‌برد. از این جنبه استدلالاً استفاده کرده‌اند که خیلی از

۱. سوره یوسف، آیه ۷.

۲. سوره حجر، آیه ۷۵.

۳. سوره فتح، آیه ۲۰.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۹ / سوره مریم، آیه ۲۱.

ریاضت‌هایی که در قدیم می‌دادند، نخوابیدن است، بله! خوابیدن ارادی و با اراده دور شدن از زندگی عادی، این صحیح نیست. همه چیز باید تحت اراده و عزم انسانی باشد، این برای فهماندن ماست که آن وجودی که ما را به وجود آورده و به ما جان داده، خوابش نمی‌برد. آنچه که ما اسمش را می‌گذاریم استراحت، برای ما استراحت است، او نیاز ندارد یعنی هیچ نیازی ندارد، این هم یک نیاز است. احساس کنیم این خصوصیات در جلوی ما به منزله‌ی راهنمای راه است که خیلی زیاد به خواب نپردازیم، به خستگی و امثال اینها نپردازیم. البته همه چیز تحت اراده‌ی ما نیست، نمی‌شود خسته نشویم، خسته می‌شویم. نمی‌شود نخوابیم. این برای این است که ما اراده‌مان را تقویت کنیم چون خواب و استراحت را خداوند به عنوان این وجودی که حیات حیوانی دارد، لازم دانسته. کسی نمی‌تواند بی‌خواب باشد، کسی نمی‌تواند خسته نشود، منتها این کار را در انسان چون می‌خواهد به اصطلاح تَخَلَّقَ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ داشته باشد یعنی جانش یک نفخه‌ای است از نفحات الهی، خداوند می‌گوید: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱، صریحاً می‌گوید که بعد از اینکه گِلش آفریده شد و یک حیوانی شد، من از روح خودم در او دمیدم. پس این چه که ما داریم از روح خداوند

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

است. می‌توانم مدعی بشوم که در راه خداوند نباید غیر از رفتارِ خداوند انجام بدهیم یعنی خواب، باید داشته باشیم. استراحت، باید داشته باشیم منتها در فکر انسان که آینده را هم یک مقداری می‌بیند، دقت می‌کند، باید توجه کند که این خواب و این خستگی در اختیار خودش باشد یعنی وقتِ معین بخوابد و وقتی که اذان صبح است، حتماً بیدار بشود برای اینکه تصمیم نداشته بعد از اذان صبح خواب داشته باشد. با اراده‌ی قوی این هم انجام می‌شود.

نقل است از یکی از ائمه علیهم‌السلام که اگر آیه‌ی: **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** الی آخر^۱ را قبل از خواب با دقت بخوانید و نیت کنید که ساعت معینی از خواب بیدار بشوید، بیدار می‌شوید یعنی در واقع خواستند به این هدف ما کمک کنند، و الا قرآن، همه‌ی آیاتش یک‌طور است. همه‌ی آیاتش از جانب خدا آمده، فرمایش خداست ولی این چیزها که برای هر آیه‌ای، مطلبی گفتند برای این است که توجه روح خود ما، دقت روح خود ما، با یک آیه‌ی قرآن توأم بشود و سر موقع مثل تایمر، مثل ساعت‌های زنگ دار، انسان را بیدار کند.

نباید انسان از هیچ کاری خسته بشود. اگر در کاری احساس

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ / سوره فصلت، آیه ۶.

خستگی می‌کند، باید مسلط باشد، به ضرورت. وقتی انجام داد، مابقی را انجام ندهد. حتی خواب‌ها هم که یک وقتی برایش گذاشته‌اند، نه وقت مشخص، مثلاً فرمودند نماز صبح، از طلوع فجر است اذان، تا طلوع آفتاب. در این فاصله هر وقت نماز صبح خواندید، درست است. برای اینکه به شما مجال بدهند که اول با فکر و منطق، اگر می‌توانید سر طلوع فجر بیدار بشوید، آن اول بخوانید. اگر خودتان احساس می‌کنید که وقت، کار، حالت، مجال نمی‌دهد، این فاصله را برای شما گذاشته‌اند ولی در این فاصله حتماً باید بخوانید یعنی بعد از آن را به شما اجازه نمی‌دهند، می‌گویند هر وقت توانستی از خستگی بپرهیز و از خواب هم بپرهیز، بیدار شو ولی اگر دیدید، اینقدر حالتان یک‌طوری است که اگرها کنید، ساعت‌ها می‌خوابید، خوابتان می‌برد، آنوقت مهلت معین کرده‌اند یعنی گفته‌اند پیش از طلوع آفتاب نخوابید.

این برنامه‌ها را به اختیار گذاشته‌اند، تمام اینها در این مسیر است که خداوند مقرر کرده است که انسان با اراده، بر تمام این نیروها مسلط بشود. تمام این نیروها در جلوی او تعظیم کنند، همانطوری که خداوند فرموده است به موجودات، حتی شیاطین و ملائکه هم در مقابل او سجده کنند یعنی تمام خصوصیات خودش را، خصوصیات بدنش، خصوصیتی که الزاماً با او هست، باید

مطیعش باشند، باید با اراده بر آنها دخالت کند. این هم شدنی است به دلیل اینکه خیلی داستان‌هایی که از مرتاضین هند و از مردم عادی هم می‌گویند و شنیده‌ایم برای یک بشر ممکن است. منتها خداوند هم نخواسته که به این لذت یا اشتغالِ هر چیز، همه‌ی زندگی انسان وابسته به این اشتغال بشود. خودش یک قدری بشر را جدا کرده که این اشتغالات، زندگی عادی‌اش را مختل نکند یعنی فرموده است که زندگی عادی‌تان را انجام بدهید، خواب و خستگی و همه‌ی این چیزهایتان مطابق برنامه و در اختیار خودتان باشد. این تمرینی است که باید همیشه داشته باشیم، تمرین جداگانه نیست مثل تمرین ورزش‌ها. باید تمام زندگی‌مان با همین برنامه‌ی منظم باشد، ان شاء الله.

لطفاً در مورد داستان موسی و شبان ثنوی توضیحاتی بفرمایید.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

داستان‌های مثنوی برای همه‌ی درجات روانی بسیار جالب و آموزنده است. داستانی هست که می‌گوید:

دید موسی یک شبانی را به راه

کو همی گفت ای خدا و ای اله

تو کجایی تا شوم من چاکرت

چارقت دوزم کنم شانه سرت

و الی آخر. البته به تناسب زمان آنوقت این غیر از داستان، یک قدری هم صحیح است، برای اینکه مردم غالباً در آن ایام، خدا را مثل خودشان یک وجود مادی جداگانه‌ای حساب می‌کردند که این وجود، مثل خود ماها که هر احتیاجی داریم، هر چیزی داریم این وجود یعنی این خدای آنها، همین احتیاجات را داشت. این فکر اولیه‌ی اکثر بشری بود. می‌گوید: موسی شبانی را دید که این شبان با خودش مناجات می‌کرد، منتها مناجاتش چطوری بود؟ اول، دیدش الهی بود ولی این الهی را که می‌پرستید، می‌خواست یک جایی باشد. از او می‌پرسید: تو کجایی تا شوم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۱/۱۱/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

من چاکرت؟

البتّه ما هم همین حرف را گاهی می‌زنیم، به راست هم می‌گوییم، می‌گوییم: خدایا! تو کجایی؟ یعنی بس که از ظلم دشمنان خدا ناراحتیم، خدا را در دل صدا می‌زنیم و می‌گوییم: تو کجایی؟ ولی دیگر دنباله‌اش را نمی‌گوییم. آن شبان می‌گفت: تو کجایی تا شوم من چاکرت؟

من نوکرت بشوم. کفشت را بدوزم، سرت را شانه کنم. این چون در ذهن خودش، خدایش یک انسانی بود با تمام خصوصیات بعدی، این فکر اولیه‌ی بشر بود. کم کم البتّه ترقّی کرد از پیغمبران، تا پیغمبر آخرالزمان، پیغمبر ما. دیگر کسی که واقعاً اینقدر کم‌فهم باشد که یک مجسمه‌ای را خودش بسازد و آن مجسمه را عبادت کند و تعظیم کند، نیست. ما هم داریم مجسمه می‌سازیم، می‌گوییم آثار باستانی. احترامش هم می‌کنیم ولی بشر امروزی، تکامل فکری‌اش به آنجا رسیده که خدا را مجسم نکند، آنهایی که معتقد به خدا هستند، بگویند که خدا مجسمه است، نه! آن زمان اقتضاء داشت ولی این مکالمه‌ی موسی و این شبان در واقع یک مرحله‌ای از تکامل بشریت بود که بشر در اثر راهنمایی‌های یک کسانی مثل موسی یعنی پیغمبران یعنی مرشدان روشن می‌شوند، می‌فهمند که خدا در مجسمه نیست. آخر

این امروز در ذهن ما اینقدر عجیب است که باور نمی‌توانیم بکنیم که مثلاً یک نفر مجسمه‌ساز، خودش یک مجسمه‌ای بسازد، بعد این را بگذارد، بگوید: این خداست. البته این یک مرحله‌ی تکامل بشری بود، تکامل الهی‌ای بود که خداوند ما را تکامل داد چون همانطوری که گفتیم، جامعه‌ی بشری هم مانند یک فرد بشر به دنیا می‌آید، طفل است، کودک است، کم‌کم ترقی می‌کند تا بزرگ می‌شود. بعد دنبال‌اش همینطور این شبان می‌گفت، شب وقتی می‌خواهی بخوابی، من رختخواب برایت بندازم، صبح هم رختخواب برایت جمع می‌کنم، خلاصه مثل یک نوکر خودش را حساب می‌کرد، نوکر خداوند. ما نوکر خداوند نیستیم، از نوکر بالاتریم یعنی عبدیم، بنده‌ایم. نوکر، آن وقتی بود که یک کسی خودش را حساب می‌کرد، او را هم جداگانه حساب می‌کرد می‌گفت: من نوکر او هستم. من یک فرد، او هم یک فرد ولی حالا ما بشر به این درک رسیدیم که بشر اصلاً وجود مستقلی ندارد، البته نرسیدیم، در دروازه‌ی چنین عقیده‌ای قرار داریم. این می‌گفت و رفت. بعد به موسی وحی شد که گفت:

تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی

بنده‌ی خوب مرا، بنده‌ی خاص مرا جدا کردی. خداوند به

موسی خطاب کرد که چرا بنده‌ی من را که از روی خلوص نیت مرا صدا می‌کرد، جدا کردی؟ موسی دوید در خیابان، در کوچه، بیابان، به هر جهت پیدایش کرد و گفت:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی

هر چه می‌خواهد دل تنگت بگوی

اینجا یک چیزی هست که در این تکامل بشریت که ما معتقدیم، جامعه‌ی بشری ترقی کرده و از آن فکر خدای مصنوعی به وجود و توجه مطلب دیگری، معنای دیگری از خدا توجه کرده ولی در این فاصله دل کسی قربانی نباید بشود. این است که در اینجا خداوند به موسی می‌گوید: تو باید وصل کنی نه اینکه فصل کنی یعنی قبل از اینکه این بنده را از ما جدا کنی و فکر غلطش را نشان بدهی، فکر صحیح را جلوی بگذاری که این موسی دوید و به چوپان گفت: هر چه می‌خواهد دل تنگت بگوی.

گفت ای موسی دهانم دوختی

و ز پشیمانی تو جانم سوختی

وقتی شبان خبر شد که خداوند این چیزها را ندارد، خواب ندارد، بیداری ندارد، نیاز ندارد و این اینطور با او حرف می‌زده، خیلی ترسید و خیلی گرفتار شد. گفت: موسی! و ز پشیمانی تو جانم سوختی.

این خواسته است در این داستان از یک طرف نشان بدهد که جامعه‌ی بشری از این مرحله‌ی بت‌پرستی، پرستش بتی که خودش ساخته، باید رد بشود و این رد شدن به واسطه‌ی تذکر یک روشن بینی است، یک پیشروی است، یک پیغمبری است ولی در این فاصله نباید از خلوص نیت و احیاناً اشتباهاتی که خلوص نیت می‌کند، کسی صدمه ببیند. باید آن خلوص نیتش را خودش به علم جدید برگرداند و فهمی که جدیداً پیدا کرده است.

به این طریق مثنوی هم در داستان‌های مختلفی که گفته، صفات خدا را و همچنین نظر اجتماعی را روشن کرده. بنابراین داستان‌های مثنوی را هم که می‌خوانید، باید با دقت بخوانید چون مثنوی در واقع بیشترش شرح آیات قرآن است. به قول آن شعری که می‌گوید:

مثنوی او چو قرآن مدل

هادی جمعی و جمعی را مُضِل

بعضی‌ها را گمراه می‌کند، بعضی‌ها را مدل است، در همین داستان اگر دقت کنید، هم تکامل جامعه‌ی بشری را از این حیث خواسته روشن کند، هم خلوص نیت را تعریف کند و اینکه خلوص نیت بیشتر از اصلِ مطلب، مورد توجه خداوند است. اگر شما نماز مغرب را که سه رکعتی می‌خوانید، اگر اشتباه کردید و چهار رکعتی

خواندید، خدا گردنتان را نمی‌زند که بگوید: من نمی‌خواهم! خدا نمازها را که تغییر نمی‌دهد، فقط می‌خواهد بگوید: اشتباهی اگر می‌کنید و حرف ناروایی مثل این چوپان می‌زنید، از خلوص نیت باشد، عمداً نگویند. به همین جهت هم در یک داستان دیگری می‌گوید که این چوپان حق ندارد عقایدش را به دیگران تلقین کند چون در خود عقایدش خلوص نیتش برای خودش است، در این عقایدش مسئول می‌شود. اگر شخص دیگری را تعلیم کند و او یاد بگیرد، مسئول می‌شود و بنابراین گفته شده کسی باید عقیده‌ی دیگری را تصحیح کند یا مطالبی به جا بگوید که خودش بداند عقایدش درست است یعنی مجاز باشد.

مثنوی که من چندین بار خواش کردم که حتماً بخوانید، برای این است که تمام آداب و دستورات و اعتقادات فقرا در همه‌ی آن منعکس کرده است. امروز خیلی نادر هستند، کسی می‌گوید: مولوی اصلاً شیعه نبوده، مسلمان نبوده. از روی همین عنادی است که با ما دارند، با درویشی دارند منعکس می‌شود در مولوی و حال آنکه کتاب او واقعاً کتاب جامعی است که الان شاید در تمام دنیا گفته می‌شود. یک وقت در روزنامه نوشته بود در آمریکا، پانصد جلسه‌ی درس مثنوی در شهرهای مختلف هست. این را ما خودمان چرا ندانیم؟ حالا من تک‌تک بعضی از

داستان‌هایش را می‌گوییم، چون داستان‌هایش، مطالب را هم به همین طریق اگر ما دقت کنیم، بیان کرده و هم شنیدن داستان راحت‌تر است تا یک مطالب خیلی سنگین عرفانی. ان شاء الله موفق باشید.

نظر حضرتعالی در مورد هیپنوتیزم چیست؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

راجع به هیپنوتیزم و درمان هیپنوتیزم من نظری ندارم. حالا اگر آقایان و خانم‌ها، [پزشکان] یک مطلبی بفرمایند ذهن من هم خیلی روشن می‌شود.

کتابی راجع به هیپنوتیزم، مرحوم دکتر میرسپاسی نوشته چون خودش مؤسس بیمارستان میمنت بود، یک مقداری عملی و تجربی است. آن را من خودم هم در بعضی کتاب‌های خارجی خواندم، یک مقداری هم تمریناتی دیدم ولی اطلاعی ندارم. اگر به من اطلاع و آگاهی بدهید، خیلی خوشحال می‌شوم.

چند روز پیش، سالروز رحلت حضرت نورعلیشاه بود یعنی جدّ من در واقع. ایشان خودشان بدون اینکه لغت هیپنوتیزم گفته بشود یا یک جهت مشخصی بگویند ولی یک قدرت و نفوذ هیپنوتیزمی داشتند. به قول بعضی‌ها می‌گویند از نگاه کردن به عکسشان معلوم است. ایشان مثلاً در افغانستان که بودند، می‌گشتند، در یکی از ولایاتش (آنجا تگّه تگّه بود، هر تگّه‌ای امیری داشت) امیر می‌خواست برای فرزندانش معلّم خاصی پیدا کند. پرسیدند، جستجو می‌کردند، همه گفتند همین آقای غریبه‌ای که

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، تاریخ ۱۱/۱۱/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه پزشکان)

آمده اینجا، او خیلی خوب است. امیر هم ایشان را می‌خواهد و می‌گوید که بچه‌های من اینطوری هستند و می‌خواهم که خوب تربیت بشوند، هم تعلیم بشوند و هم تربیت و شما قبول کنید. ایشان اول گفتند: نه، من نمی‌رسم. بعد در اثر اصرار او قبول کردند ولی گفتند: من یک شرطی دارم اگر عملی بشود، قبول می‌کنم. اولاً شرطم این است که این نماز جمعه به امامت من برقرار بشود یعنی پیش نماز باشم. شرط دوم هم این است که خود امیر هم در نماز جمعه‌ی من حاضر بشود. بالاخره امیر قبول می‌کند. یک چنین نماز جمعه‌ای هم برقرار می‌شود. ایشان هم می‌روند نماز جمعه، بعد دیگر در همه‌ی شهرستان یا دهستان، سرشناس و شناخته می‌شوند که امیر به کسی که اینطوری است، اقتدا کردند. یک مدّت کوتاهی ایشان بودند یک مرتبه ترک می‌کنند و مردم نمی‌دانستند کجا رفتند. ایشان همیشه هر جایی که شهرت پیدا می‌کردند، شبانه فرار می‌کردند. به همین طریق ایشان می‌آیند.

چند مورد کوچک هم هست که من اینها را از حضرت صالح علی‌شاه شنیده‌ام، ایشان هم قطعاً از خودشان شنیده‌اند. به هر کس حرفی می‌زدند، دستوری می‌دادند، اجرا می‌کرد. یک نحوه نفوذ اینطوری داشتند، این یک جلوه‌ای از نفوذ هیپنوتیزی است.

حالا این هیپنوتیزم درست است که مبنای کارهای فروید شد ولی مثل اینکه بعد که مستقل شد، خود فرویدیسم (فروید به اصطلاح) آن روش آنالیز با همین روش هیپنوتیزی قاطی شد و خود فروید مثل اینکه اوایل، هیپنوتیزم استفاده می کرد ولی دیگر ادامه نداد.

از من مشورت خواستند که چون هیپنوتیزم تمام خاطرات گذشته‌ی شخص را به خاطر شخص می آورد، به این طریق صرف به خاطر آوردنش، موجب شفا و درمانش می شود. آیا این درمان درست است؟ بر نمی گردد؟ این را گفتم، من همه طور آن را خوانده ام و دیده ام ولی خودم تجربه نکردم. این همان سؤالی است که من باید بروم دنبال جوابش، یاد بگیرم. اگر نظری دارید، بفرمایید.

در دندانپزشکی که خیلی می گویند استعمال می شود. بسیاری از جادوگرها و جادوگری های قدیم هم به همین منطق بوده. یک داستانی از شیخ بهایی را شنیدم، خودم در کتابی ندیدم، کسی گفته. شیخ بهایی هر روز که مدرسه برای درس می آمدند، یک شیخی بوده به نام شیخ حسن یا مشهدی حسن. پیشخدمتی بوده، آنجا را تمیز می کرده. چند بار در این فکر کرده که شیخ بهایی این همه عظمت و جلال دارد، چرا من هیچی

ندارم؟ یک مرتبه که شیخ بهایی می‌آید، از شیخ بهایی می‌پرسد. شیخ بهایی هم می‌گوید یک وقتی جواب خواهم داد. یک مرتبه شیخ بهایی می‌آید، کفشش را داشته تمیز می‌کرده یا بندش را باز می‌کرده، همینطوری به شیخ حسن می‌گوید: گوش بده! شیخ حسن می‌بیند، مثل اینکه خواب می‌بیند. رفته و فرزندان دارد و کاخی و زندگی خیلی مجلل‌تر از شیخ بهایی. بعد دو، سه تا واقعه در همان خوابش می‌بیند که از نفهمی و ظلم و ستم خود شیخ حسن، حکایت می‌کند یعنی از خودش. این وسط در آن عالم خیال به یکی می‌رسیده که می‌خواسته یکی را بکشد، شیخ بهایی صدا می‌زند: شیخ حسن! این از خواب مثل اینکه بیدار می‌شود. «شیخ حسن! کشکت را بساب» و می‌رود.

یک آثاری از این داستان‌ها در قدیم هم هست. البته خیلی‌هایش خرافی یا دروغ است ولی یک مقداری هم بعضی چیزهایش واقعی است.

تصرف در هیپنوتیزم دارد که، همان قدما هم می‌گویند، مثلاً ما نماز می‌خوانیم، نماز همان اتوهیپنوتیزم است. برای نماز، باید وضو بگیریم تمیز باشیم. به همین دلیل اگر در دیگری هم باشد، باید همینطور باشد. وقتی نماز را اینطوری بخوانیم، اتوهیپنوتیزم، در خودمان متصرفیم. البته وضو و نمازی که نمازهای الکی نباشد،

وضوی الکی نباشد. نماز عبادیِ تنها باشد یعنی نماز عبادی سیاسی نباشد، نماز عبادیِ تنها در خود ما مؤثر است. البته عبادی سیاسی، از جنبه‌ی نماز، مؤثر نیست، اثری ندارد. از جنبه‌ی دیگری، از جنبه‌ی سیاسی مؤثر است.

می‌گویند هیپنوتیزم‌کننده نباید بیماری داشته باشد. می‌گویند بیماری به هیپنوتیزم‌شده انتقال پیدا می‌کند. حتی بیماری‌های میکروبی یا ویروسی نداشته باشد. حالا من نمی‌توانم نظر بدهم که درست است یا نه؟ به هر جهت. برای اینکه انتقالی است، ما قانون ظرف‌های مرتبط را خواندیم، یک آب‌انبار بزرگ، یک منبع بزرگ وصل است به یک منبع کوچک. منبع کوچک سطحش پایین‌تر است، منبع بزرگ خیلی سطحش بالاتر است. یک پیچ شیری بین اینها هست، شیر را که باز کنند، از این آب می‌رود به آن آب یعنی این آب در او تصرف می‌کند. همین تصرف در انسان هست، کسی که تصرف‌کننده است، قدرت تصرف دارد، مثل اینکه آن شیر را می‌تواند باز کند، از ذهن خودش یک چیزی به ذهن طرف‌القاء می‌کند. این معنی تصرف است. اگر آب این کم باشد، قدرت تصرفش کم است. اگر این منبع پر باشد، قدرت تصرف زیادی دارد. آنوقت بستگی دارد که آن چطوری باشد. به نظر من تصرف یعنی نقلِ فکر این به آن، او را هم یک قدری بالا

می‌آورد. حالا اگر این چندین بار تکرار بشود، ممکن است هم سطح بشوند ولی تا هم سطح بشوند، او باز از این آب مصرف کرده، کم می‌شود. این است که خیلی کم می‌شود که هم سطح بشوند.

در آداب می‌گویند وقتی می‌خواهید صحبت کنید، از خصوصیات و عَظا هم در کتب آمده، می‌گویند نگاه جمع کنید. برای اینکه هیپنوتیزم یا به اصطلاح اینطور نیروی مصرف از راه چشم اثر می‌کند. در مورد آداب صحبت می‌گویند: وقتی به کسی چیزی می‌خواهید بگویید، نگاهش کنید، رو به او بگویید. همچنین در سخنرانی‌ها، در مجامع، همه‌ی آنهایی که علاقه مندند، سعی دارند بروند جلو بنشینند که گوینده را ببینند. منظور سخنرانی باشد، اگر آن‌ته هم بنشینند، ضبط صوت هست می‌شنوند. چرا اینطور می‌کنند؟ این نفوذ چشم است، همه‌ی اینها را ما اگر جمع کنیم، ناچار اسم بخواهیم بگذاریم، می‌گوییم هیپنوتیزم. نگاه چشم است.

آقای رضاعلی‌شاه هم گویا در جوانی خودشان یک مقداری تمرین می‌کردند، داشتند. می‌گویند:

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

چشم دل اگر کسی داشته باشد، خودش دیگر می‌داند،

محتاج به این نیست که این کار را بکند. اگر هم نه، که نمی‌تواند بگوید چشم دل. حالا منتظر باشید که نور چشم دلتان بیشتر هم بشود، ان شاء الله دارید، نورش بیشتر بشود. البته نور آن مثل این است که من الان چشمم را عمل کردم لنز گذاشتم ولی آن چشم را نمی‌شود عمل کرد. آن چشم دل از این قبیل نیست. آن اصطلاحی است که کرده‌اند برای چشم دل. برای اینکه چشم همه جا را می‌بیند، اینجا گفته‌اند: آنچه نادیدنی است آن بینی. اگر نادیدنی‌ها را دیدید آنوقت می‌گویند کی دیده؟ چشم دلتان دیده. من تعریفی نمی‌توانم از آن بگویم و ندارم.

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

هر چه بینی دلت همان خواهد

هر چه خواهد دلت همان بینی

اینها خصوصیات چشم دل است. فکر کنم این ترجیع‌بند

هاتف اصفهانی باشد.

آیا نور انواع مختلفی دارد یا آنچه می‌بینیم تجلی نور است؟
 در تفسیر آیه می: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، آیا غیر از خدا نوری هست؟^۱
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

می‌گوید: يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^۲، از نور به عنوان یک واحد نام می‌برد یعنی همه چیز نور است بنابراین فرق نمی‌کند. عرفا یک تقسیم‌بندی ای می‌کنند، می‌گویند نور سبز و نور بنفش و نور قرمز و انوار مختلف. این حالتی است که در دل ایجاد می‌شود، آن نور قاعدتاً فرقی نمی‌کند. نور یعنی عدم ظلمت. گوا اینکه بعضی‌ها ممکن است بگویند ظلمت یعنی عدم نور ولی فرقی نمی‌کند، به هر جهت نور یکی است. نور روشنی است یعنی علم است. بنابراین به نظر من هیچ فرقی نمی‌کند، اینها همه نور است یعنی یک قدرت است، یکی خودش قدرت دارد، یکی به دیگری قدرت می‌دهد. نور هم یک درجه‌ای است که اول خودش نورانی می‌شود، بعد از آن نور می‌تواند بدهد ولی این یک مرحله است، وصل به هم است. به نظر من نور انواع ندارد.

در تفسیر این آیه می‌نور؛ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، تاریخ ۱۱/۱۱/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه پزشکان)
 ۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷ / سوره مائده، آیه ۱۶.

كَمِشْكَاتٍ^۱، غالب مفسرین، خیلی مفسرین اینطور ترجمه کرده‌اند که در واقع: اللَّهُ مُنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، گفتند که خداوند آسمان را روشن می‌سازد و حال آنکه نه! اللَّهُ مُنُورُ السَّمَاوَاتِ نمی‌گوید. می‌گوید: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ یعنی اگر لامپ نباشد، ما نمی‌بینیم. نوری که موجب روشنی آسمان و زمین می‌شود، خود خداوند است، که این در واقع یک عبارت ادبی است، خلقت است که خداوند خالق زمین و آسمان است و آنجا می‌گوید: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، بنابراین نور یکی است و غیر از خدا نیست. خداوند نور این زمین است، نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و بیش از یکی نمی‌تواند انوارش باشد.

این تقسیم‌بندی‌ای که کرده‌اند از ماوراء بنفش و مادون قرمز، پایین قرمز، در این فاصله، اینها خود نور نیست، جلوه‌ی نور است. در اینها یک درجه‌ای از تجلی نور است. یک جلوه‌اش را به صورت قرمز ما می‌بینیم، همینطور متفاوت تا بنفش می‌بینیم. برای اینکه خود چشم ما ایجاد کننده‌ی اینها که نیست. خود چشم ما یک چیزی، یک موجودی را درک می‌کند. حالا اگر یک شخصی مثلاً نور بنفش را به صورت قرمز ببیند، این نور که یکی است. این آقا به صورت بنفش می‌بیند، آن را به صورت قرمز می‌بیند. پس این چشم ما است که متفاوت است، نه خود آن نور.

تازه آن نور، تجلی است. آن جلوه‌ی الکترونیکی، الکتریکی، تجلی نور است. نور را ظاهر می‌کند و الا آن نور نیست، نور به نظر من ایجاد نمی‌شود. آنچه که من می‌فهمم، این است و تازه فهم من معتبر نیست برای اینکه من که فیزیسین نیستم ولی این استنباطی است که از اصل حیات می‌شود کرد. حیات است که همه‌ی اینها را منظم می‌کند. ظلمات، تاریکی‌های مختلف است. هر کدام را روشن کنند، مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ می‌شود ولی نور یکی است یعنی برداشتن این ظلمات، در واقع.

خود همین خورشید که یکی است. همه جاها همین خورشید است، صبح که خورشید در می‌آید، اوّل صبح، قرمز می‌بینیم. به وسط آسمان رسید، خیلی کوچکتز شده و خیلی پرنورتر. درست است که نور از هوا رد می‌شود تا به چشم ما برسد، یک تغییری می‌کند ولی خود همین‌ها دو نور مختلف است. فرض کنید در یک لحظه، بعد از صبح که آفتاب طلوع کرد، تا طلوع کرد جهان متوقف بشود. این یک نور است، آنی که ظهر هم می‌دهد، یک نور است. در واقع زمان به اینها تغییر می‌دهد، اینها یکی هستند ولی زمان اینها را تغییر می‌دهد. آیا آن نور خورشید، نور صبح است؟ خورشید با نور ظهرش که ما می‌بینیم، فرق دارد؟ نه! همان نور است. همان نوری که ما ظهر اینجا می‌بینیم، همان نور

را در مثلاً آن طرفِ افغانستان، پاکستان و آنجا به صورت ظهر می بینند، ما اینجا خورشید را قرمز می بینیم، آنها آنجا خورشید را زرد می بینند. این خود نورش متفاوت است.

البته من نمی توانم علمی صحبت کنم، آنطور علمی که یک فیزیسین قبول کند و به ما می گوید ولی آنچه که من از نور می فهمم و از استنباط خودم فکر می کنم، این است. حالا اینجا چند تا مجهول با هم ترکیب می شوند. یکی اینکه نور خودش موجودیت دارد یا اینکه موجودیت را آشکار می کند؟ درست است. مثل فرض کنید آیات قرآن اینطوری است که باد، ابر را می آورد، خود باد کار نمی کند. باد فقط ابر را می آورد یعنی اگر باد نباشد ابر هم نیست، باران هم نیست. باران به باد ارتباط ندارد، حالا اینجا هم وجود این چیزها، ارتباطی به وجود نور ندارد یعنی نور ایجاد نمی کند. نور وجودی را ظاهر می کند که ما ببینیم. نور واقعیت را به چشم ما ظاهر می کند. همین تسهیلاتی که ما داریم، در کره ی زمین صحبت می کنیم، همان حیواناتی که در زیر خاک هستند، خود مار مثلاً، اینها چه دارند؟ این نور را که ندارند، یک چیزی دارند که به جای این برایشان کمک می کند. پس نور از نظر ما، آشکارکننده ی موجوداتِ دیگر است که ما بدون آنها نمی توانیم

زندگی کنیم ولی بعضی جانداران هستند که محتاج به اینها نیستند. اگر هم محتاج باشند محتاج به این نور نیستند و اگر این را ما حساب کنیم، قاعدتاً این جانداران وجودشان هم از اول، از نور می‌شود یا از حرارت.

اینهایی که من صحبت کردم، نظریه‌ی آدم عوام است، در مورد مسائل علمی دقیق، من از این حیث عوام حساب می‌شوم. بله! از من مسائل حقوقی بپرسید، من دانشمند حساب می‌شوم ولی از این لحاظ من عوامم و از شما آقایان می‌خواهم این عوام را تربیت کنید که دانشمند بشود. آخر می‌گویند: یکی به رو افتاده بود، داشت آب می‌خورد. کسی رسید گفت: آقا! اینطور آب نخور، عقلت کم می‌شود، این سررا برداشت و گفت: عقل چیست؟ گفت: هیچی، بخور! حالا من این علوم را اینطوری می‌دانم. به من می‌گویند که علمت کم می‌شود، من می‌گویم این علم یعنی چی؟

چون این علوم به همه چیز بستگی دارد، به نوری که می‌آید، به چشم ما، به فکر ما، بعد یک جزئی از حقایق عالم را ممکن است در ذهن ما روشن کند. این است که من به این علوم می‌گویم به درد نمی‌خورد. البته یک دانشمند

این را بگوید، خیلی هم خوب است ولی من از روی تنبلی و
جهل می‌گویم. می‌گویم که این علم‌ها به درد نمی‌خورد. نه!
خیلی هم به درد می‌خورد منتها به درد همین زندگی ما.
رشحه‌ای از آن بدهد و بارانی بفرستد که همه‌ی ما را در بر
بگیرد، باران رحمتش.

در حالی که فعالیت همی جوامع بشری روی جنک و اسلحه است،
تکلیف ما چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

هر فردی از ما برای خودش اولاً یک مسیر طبیعی دارد که همه آن مسیر را طی می‌کنند مثل تولد و شیرخوارگی و بچگی و بعد نوجوانی و جوانی. یک مسیری، یک چیزی هست که هر کسی به تنهایی برای خودش دارد. یکی کم کم که بزرگ شد، راه علم و دانش را انتخاب می‌کند، آن علم و دانش امروزه که متداول است. یکی می‌رود به زورخانه بازویش را تقویت می‌کند، کلفت می‌کند، هر کسی یک مسیری می‌رود. افراد اینطوری متفاوت هستند ولی تقریباً مجموعه‌ی این افراد و استنباط از این افراد را، جامعه برای خودش اداره می‌کند. مثلاً ما نگاه کنیم در حیوانات همه‌ی فعالیت‌شان برای این است که خوراک پیدا کنند یعنی بمانند، زنده باشند. این مال حیوانات است و این مرحله برای تمام جانداران هست حتی خود انسان‌ها هم همینطور در هر سنی حتماً باید دنبال نان برای خودش برونند. این یک مرحله‌ی طبیعی است یعنی از مرحله‌ی طبیعی که رد شدیم، این حالت هم برای ما و هم برای همه‌ی بشرها هست. اما کم کم بشر که مجتمع

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۱۲ ه. ش.

شد، بشرِ انفرادی یک‌طور فکر می‌کند، یک‌طور کار می‌کند ولی بشرِ اجتماعی یک‌طور دیگر فکر می‌کند. اجتماع بشری دیگر از آن وضعیت کنار آمد. دیگر جامعه‌ی بشری، امروز فقط دنبال غذا نیست. دنبال غذا هست ولی دنبال مسائل دیگری هم هست که متأسفانه این مسائل، بشرِ دیگر خیالش راحت شده از اینکه خوراکش تأمین است، اولاً زراعت‌ها به‌علاوه کارخانجات صنعتی به‌علاوه گردش‌ها، مسافرت‌ها، از آن جهت خیالش راحت است. یک مسأله‌ی دیگری می‌خواهد، پرداخته به مسأله‌ی جنگ. الان همه‌ی زندگی جنگ شده. جنگ هم یک نوع خودکشی‌ای است که جامعه می‌کند. اگر هر جامعه‌ای را مثل یک انسان بگیریم، بیماری‌هایی هم دارد. یکی از بیماری‌های روانی که انسان‌ها ممکن است بگیرند، میل به خودکشی است که خیلی‌ها دیدند. همین حالت در جامعه هم هست، جامعه‌ی بشری امروز مثل اینکه خودش از خودش بیزار شده، به تنگ آمده، به جنگ می‌پردازد. الان هدف و تمام فعالیت در همه‌ی جوامع بشری روی جنگ و اسلحه است. در این وسط تکلیف ما چیست؟ در جامعه‌ای که همه‌ی چیزها رو به جنگ می‌رود، ما تا بتوانیم نباید رو به جنگ برویم. برای اینکه جامعه هم متوجه بشود، به جای جار و جنجال و جنگ‌ها به مسأله‌ی دیگری پردازد، باید فکر کنیم جامعه هم

تشکیل شده از افراد، یکی از آن افراد من هستم، شما هستید، آن یکی. اگر همه‌ی این، من و تو و او، دقت کنند و به مسائل به اصطلاح مبارزه‌ای نپردازند، به صلح بپردازند، ما خودمان هم برای اینکه به جامعه آسیب نرسانیم و برای جامعه یک عضو صلح طلب داشته باشیم، حق این است که از تمام چیزهایی که جنبه‌ی نفرت و جنبه‌ی دشمنی و جنبه‌ی جنگ دارد، بپرهیزیم. درست است که این جنگ‌های فردی، جنگ‌های کوچک کوچک مردم با هم زیاد مهم نیست و اثری در جامعه ندارد ولی همین روحیه‌ی افراد را منطبق می‌کند با اینکه همه جا در حال جنگ و گریز باشند. گریز وقتی است که دیگر نمی‌تواند کاری بکند:

رگ است این آب شیرین و آب شور

در خلایق می‌رود تا نفخ صور

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا^۱، مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ^۲. ما باید در این وسط مثل جوی آب شیرینی باشیم که از وسط آب شور رد می‌شود، بدون اینکه از بین برود. البته من یک وقتی از یک بحرینی که در فرانسه بود، پرسیدم، آنوقت‌ها زیاد مردم اطلاعی از بحرین نداشتند. گفتم

۱. سوره فرقان، آیه ۵۳.

۲. سوره الرّحمن، آیات ۲۰-۱۹.

شما که مملکت کوچکی دارید، دور و بر آن هم دریا که آب شور است، از کجا آب خوراکی تهیّه می‌کنید؟ گفت در وسط دریا، یک کیلومتری ساحل، مثل اینکه یک چشمه‌ای است از وسط دریا، یک جوی آبی، یک آب شیرینی است، مثل مثلاً چشمه‌ای. این آب شیرین می‌آید بعد قاطی با دریا می‌شود، از بین می‌رود. ما می‌رویم از آنجا کوزه‌ی آب برمی‌داریم مثل اینکه استخری است. حالا این روحیه‌ی صلح‌طلبی، روحیه‌ی آرامش را ما خودمان باید در خودمان تقویت کنیم. اینکه گفتند همه‌ی عنادها، دشمنی‌ها را از دل بزدايید برای اینکه اگر همه این کار را کنند، آماده می‌شوند برای اینکه جامعه انجام بدهد یعنی جامعه آسایش و صلح را انجام بدهد و بتواند. اینها تربیت خود است و اما تربیت شخصی خود انسان هم، اطاعت از دستورات الهی است یعنی همان دستوراتی که بزرگان از صلح و آرامش به ما دادند، دم زدند به ما می‌گویند، ان شاء الله.

دلَم از وحشت زندانِ سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تا مُلک سلیمان بروم

مثل اینکه بشر از همان اوّل هم یک خرده جنگ طلب بوده است. من راجع به جنگ حیوانات با هم، در تلویزیون دیده‌ام که مثلاً دو تا از این گوزن‌های پُرشاخ، به هم شاخ می‌زنند، سرشان به

هم گیر می‌کند، بعد از مدّتی که جنگ کردند، آزاد می‌شوند، مثل اینکه اصلاً چنین چیزی نبوده با هم رفیق، دارند می‌روند. همان داستانی که از زمان حضرت صالح علی‌شاه تعریف کردم. جنگ می‌کنند، یکی می‌گوید خورشت قیمه بهتر است، آن می‌گوید نخیر، خورشت بادنجان بهتر است. با هم جنگ هم می‌کنند. وقتی یکی آمد نه خورشت قیمه، نه بادنجان، فسنجان آورد، هر دو می‌خورند. وقتی خوردند دیگر دعواشان با هم تمام می‌شود. همه‌ی این نگرانی‌ها را از این قبیل فرض کنید، به هیچ وجه با هم کدورت نداشته باشید. خوب فکر کنید، اگر هر نگرانی‌ای، هر چیزی که از کسی دارید، فکر کنید چرا؟ در فکرتان به این مطلبی می‌رسید که این نگرانی بیجاست.

داستان گالیور ولی‌لی پوت را همه‌تان خوانده‌اید. کتابی است که آدم برای بچه‌ها می‌گیرد ولی خودش اوّل می‌خواند. مثل خیلی اسباب بازی‌ها که برای بچه‌ها می‌گیرند ولی بزرگ‌ها آنقدر با آن مشغول هستند که بچه‌ها یادشان برود. دعوی این دو گروه سر این بود که یکی می‌گفت: تخم مرغ را از سر نوک تیزش باید شکست و خورد، یکی دیگر می‌گفت از آن سر پهنش، با هم جنگ می‌کردند. همه‌ی آدم‌کشی‌ها از این قبیل است، بسیاری از دعاوی هم که دارید از این قبیل است. منتها در دفاع از خود و دفاع از

ایمانی که داریم چون اگر یکی ایمانی داشته باشد، ایمان جزء وجود ماست. اگر به آن ایمان لطمه بزنند و حمله کنند، مثل این است که به وجودمان حمله کردند که باید جلوی آن را بگیریم. به هر جهت تا می‌توانید غبار کدورت را از دل محو کنید تا زندگی آرام‌تر بشود.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
۱۰۰۰	۷	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
۱۰۰۰	۸	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)
۱۰۰۰	۹	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
۱۰۰۰	۱۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹
۱۰۰۰	۱۱	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
۱۰۰۰	۱۲	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
۱۰۰۰	۱۳	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸
۱۰۰۰	۱۴	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)
-	-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
۱۰۰۰	۱۵	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۲۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۵ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور، مهر و آبان ۱۳۹۳	۲۷
۲۰۰	جزوات ۲۰۶ الی ۲۰۹ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	